## مجلس نهم

### جامعیّت و سعۀ روحی پیامبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نسبت به سایر انبیا

أعوذ باللَه مِن الشّیطانِ الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

الحمدُ لِلّه رَبِّ العالَمین

ثمّ الصّلاةُ و السّلام علیٰ سیِّدِنا و نبیِّنا و حبیبِ قلوبِنا و طبیبِ نفوسِنا

أبی‌القاسمِ المصطفیٰ محمّدٍ و علیٰ آلهِ الطَیِّبینَ الطّاهرینَ المَعصومینَ المُکرَّمین

و اللّعنةُ علیٰ أعدائهِم أجمعینَ مِن الآنَ إلیٰ قیامِ یومِ الدِّین

###### ادراک فقر و ربط محض بودن به‌سبب ظهور توحید

قال اللَه فی کتابه:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾.[[1]](#footnote-1)

یکی از لوازم توحید و ظهور نور توحید در قلوب و نفوس، این است که انسان تمام موجودات و ما سوی‌اللَه را ربط محض و فقر مطلق در برابر پروردگار بداند؛ و لازمۀ این مسئله این است ادراک کند که جمیع خلایق، استقلالی در وجود و شئون و حیثیّات ندارند.

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾؛[[2]](#footnote-2)

«منزّه است پروردگاری که حقیقت اشیاء به دست اوست و ملکوت عالم به یدِ قدرت و سیطرۀ اوست، و بازگشت جمیع تقیّدات و تعیّنات و حدود و قیود، به او می‌‌باشد!»

روی این حساب، افرادی که برای آنها این مسئله متجلّی شده است و این معنا را ادراک کرده‌‌اند، تمام امور و تمام شئونات ما سوی‌اللَه را مرتبط به پروردگار می‌‌دانند، و نمی‌‌توانند از خود هیچ دخل و تصرّفی در امور مردم و در امور خود داشته باشند، و فقط جنبۀ اطاعت و عبودیّت محضه در وجود آنها متجلّی خواهد بود.

###### معنای عبودیّت و انقیاد مطلق در وجود ملائکه

خداوند متعال از این معنا دربارۀ ملائکه که دارای عقل صِرف و عبودیّت محض و نور مطلق هستند، پرده بر‌‌می‌‌دارد و می‌‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا سُبۡحَٰنَهُۥ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ﴾؛[[3]](#footnote-3) «کفّار می‌‌گویند: ”خداوند، ملائکه را برای خود برگزید!“ منزّه است پروردگار از این نسبت نا ‌‌روا! ملائکۀ ما بندگان مکرَّمی هستند که از هویٰ و هوس مبرّا و خالی‌اند.»

﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾؛[[4]](#footnote-4) «آنها در هیچ امری بر پروردگار سبقت نمی‌‌گیرند [و به اوامر او عمل می‌نمایند].»

ملائکه از طرف خود اظهار نظر و رأیی ندارند و جنبۀ انحراف و خود‌‌ سری و أنانیّت در وجود آنها به‌کلّی مسدود است، و نفس و روح مجرّدۀ آنها عقل محض و اطاعت مطلق و بدون هیچ شائبه‌‌ای از هواجس و هواهای دنیوی می‌‌باشد؛ بنابراین آنچه را که آنان واجد آن نیستند، ممکن نیست از آنان تراوش نماید، و آنچه را که پروردگار متعال در وجود آنها تخمیر ننموده است، ممکن نیست از آنان سر بزند. این معنا، همان اطاعت صرف و انقیاد مطلق است که خداوند متعال در وجود ملائکه به ودیعت نهاده است.

###### عدم امکان تخطّی و انحراف انبیا و اولیای واصل به مقام عبودیّت و انقیاد مطلق

و امّا انبیا و اولیایی هم که به این مرحلۀ از انقیاد رسیده‌‌اند و خود و تمام مخلوقات را مِلک صرف پروردگار می‌‌دانند، جنبۀ اطاعت مطلق و انقیاد صرف در وجود آنها متجلّی می‌شود و بدون امر پروردگار و بدون رضایت پروردگار، امکان تخطّی و انحراف از نفس آنها وجود ندارد، و دائماً مشی و منهاج آنها رضای پروردگار و اطاعت از اوامر و نواهی او است.

در قرآن مجید راجع به پیغمبر اکرم می‌‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ \* فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ﴾.[[5]](#footnote-5)

«اگر پیغمبر ما با این مقام و با این رتبه بخواهد مطلبی را اضافه کند و بر ما مطلبی را ببندد و به ما نسبت بدهد، و کوچک‌ترین تخطّی و انحراف و تزلزلی از خطّ مشی و منهاج تعیین‌شدۀ برای او پیدا بکند \* ما او را با ید قدرت می‌‌گیریم \* و رگ حیاتی او را قطع می‌کنیم \* و هیچ فردی از شما نمی‌‌تواند او را از ید قدرت ما خلاص کند و هیچ فردی نمی‌تواند حاجز و رادع و مانعِ امر پروردگار بشود!»

این آیه به خوبی می‌‌فهماند که در وجود انبیا و پیغمبر اکرم فقط جنبۀ اطاعت محضه متجلّی است، اظهار نظر و إبراز رأی در قبال پروردگار از آنان معنا ندارد؛ و اگر از آنان سر بزند، پروردگار متعال آنان را مورد مؤاخذه و عتاب قرار خواهد داد!

###### تطابق منهاج پیغمبر در هدایت انسان‌ها با منهاج پروردگار

در آیۀ دیگری داریم:

﴿فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ \* لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ﴾؛[[6]](#footnote-6)

«ای پیامبر ما، تو فقط باید مردم را پند دهی و إنذار کنی و بشارت بدهی و مردم را وعده و وعید بدهی! \* تو بر آنها مسیطر و محیط نخواهی بود!»

اینان بندگان و مخلوقاتی هستند که بین خود و پروردگار خود ربطی دارند؛ و

وظیفۀ تو فقط بیم و إنذار و وعده به ثواب و مثوبات الهی است! وظیفۀ پیغمبر اظهار نظر و جلب توجّه آنان و راهنمایی آنان در غیر از آن منهاجی که پروردگار برای او قرار داده است، دیگر نخواهد بود! وظیفۀ پیغمبر حرکت دادن مردم و راهنمایی مردم در همان روش و منهاجی است که برای او تعیین شده است. اگر مطلبی را در قبال امر پروردگار و منهاج او، در ذهن خود صحیح می‌‌پندارد، نباید آن را اظهار کند؛ بلکه اصلاً صحیح نمی‌‌پندارد! اگر راهی را در قبال راه پروردگار تشخیص بدهد، این غلط است! اگر پیغمبر بخواهد نظر و رأیی را در قبال رأی و نظر و منهاج پروردگار برای هدایت مردم تشخیص دهد، این عین بطلان و عین اشتباه خواهد بود! راه پیغمبر، راه پروردگار است و مسیر پیغمبر، مسیر پروردگار است.

به عبارت دیگر و روشن‌‌تر و صریح‌‌تر باید این‌طور بگویم: فرض کنیم که اگر خداوند متعال مُجسَّم و متمَثّل به صورت آدمی بود و راهی را برای هدایت مردم تعیین می‌کرد، نحوۀ هدایت و راهنمایی و امر و نهی پیغمبر اکرم هم عیناً همین خواهد بود؛ نه اینکه بخواهد از خودش اظهار نظر و رأیی بکند، و نه اینکه پروردگار راهی را برای او تعیین کرده باشد و او بنا بر مصالح و مفاسد، نحوۀ دیگری را تشخیص بدهد! تمام اینها خرافات و اباطیل و دور از حقیقت و واقعیّت است!

###### اختلاف انبیا به‌واسطۀ تفاوت در سعۀ صدر

روی این حساب، انبیا مخصوصاً پیغمبر ما که دارای مقام اکمل و اتمّ از سایر انبیا و مرسلین هستند، در این مرحلۀ از کمال یعنی انکشاف نور توحید و ظهور مالکیّت پروردگار و عبودیّت جمیع خلایق نسبت به پروردگار، علی‌السّواء هستند؛ و صحبت در این است که تفاوت در بین آنها به‌واسطۀ سایر کمالات و سعۀ صدر، مشهود و مُشاهَد است.

###### علّت اشتراک انبیا و مردم در صفات و در راه وصول به پروردگار

خداوند متعال به‌واسطۀ صفت رأفت و رحمانیّت و رحیمیّت خود، پیغمبران و انبیا را که از جنس مردم هستند و دارای خصوصیّات روحی و نفسانی همین مردم هستند و با این افراد سر و کار دارند و رفت‌وآمد دارند و به‌طور کلّی از زوایای نفوس همین مردم مطّلع هستند، برای راهنمایی مردم بر‌‌می‌‌انگیزاند. لازمۀ هدایت و

راهنمایی انبیا در میان این مردم، وجود صفت رأفت و رحمانیّت پروردگار است؛ و آنان به‌خاطر این رأفت و رحمانیّتی که خداوند در وجودشان قرار داده است، با حفظ جهت توحیدیِ مُلکیّت و مِلکیّت عباد نسبت به پروردگار، موفّق به راهنمایی مردم خواهند شد. یعنی از یک طرف، وجود بصیرت توحید و عبودیّت خلایق نسبت به پروردگار و انکشاف مالکیّت مطلق پروردگار در وجود آنان، و از جهت دیگر متجلّی‌شدن به صفت رحمانیّت و رئوفیّت پروردگار نسبت به خلایق، موجب می‌شود زمینه و ظرفیّت آنان برای راهنمایی مردم آماده بشود.

لذا همین مردم از این نقطۀ نظر نمی‌‌توانند بر انبیا و اولیا اعتراض کنند؛ چون خود آنان با انبیا در این صفت مشترک هستند، و راه نفسانی و هدایت به پروردگار برای مردم و انبیا، راه واحدی است؛ به‌خلاف راه بقیّۀ خلایق از ملائکه و جن که دارای راه‌‌های متفاوتی هستند. انبیا از جنس همین مردم و با وجود همین غرایز و با وجود همین صفات، دارای راه واحد و طریق واحدی برای وصول به ملأِ أعلیٰ می‌‌باشند، لذا کفّار خطاب به انبیا می‌‌گویند:

﴿قَالُوٓاْ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأۡتُونَا بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ﴾؛[[7]](#footnote-7)

«شما فقط بشری مانند ما هستید و می‌خواهید که ما را از آنچه که پدران ما عبادت می‌‌کردند و بر این روش و دَیدن بودند، نهی کنید؛ [پس برای ما دلیل و حجّت روشنی بیاورید!]»

و این حاکی از این است که آنان از نقطۀ ‌‌نظر غرایز و صفات، با مردم مشترک خواهند بود، منتها با حفظ جهت توحید، یعنی از بین رفتن کدورات در این صفات؛ به‌عکس سایر مردم و برخلاف آنها.

###### فرمان خدا به وجوب مدارا با مردم

روایتی از امام صادق علیه السّلام داریم که پیغمبر اکرم می‌‌فرمایند:

جبرئیل خطاب به من کرد و گفت: «إنّ اللَه یُقرِئُکَ السّلامَ و یَقولُ: یا محمّدُ،

دارِ خَلقی!»[[8]](#footnote-8) ”خداوند متعال سلام رساند و گفت: ای پیامبر ما و ای رسول ما، با خلق من مدارا کن!“

یعنی این مردمی که دارای این اوصاف و این صفات هستند و عمری را در ضلالت و جهالت و تعصّب بسر برده‌‌اند، این برگرداندن و رجعت آنها از مسیر باطل، و تثبیت آنها در صراط مستقیم، زحمت دارد و مشکل است و احتیاج به صبر و حلم و بردباری و استقامت دارد! باید با آنان به مدارا و... رفتار کرد، باید با آنها راه آمد و نباید بیش از ظرفیّت و سعۀ آنها بر آنان تحمیل نمود.

یکی از درخواست‌‌ها و سؤال‌‌هایی که پیغمبر اکرم در شب معراج از پروردگار متعال نمود این است که:

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾؛[[9]](#footnote-9) «پروردگارا! بر امّت من بیش از آنچه که تحمّل و ظرفیّت آنها اقتضا می‌کند، تکلیف منما!»[[10]](#footnote-10)

در روایت دیگر از امام صادق علیه السّلام است که پیامبر اکرم فرمودند:

إنّما أُمِرتُ لِمُداراةِ النّاسِ کَما أُمِرتُ لِأداءِ الفَرائِض؛[[11]](#footnote-11)

«من همان‌طوری که امر شده‌ام که واجبات را بجا بیاورم و از مَنهیّات دوری بگزینم، همان‌طور امر شده‌‌ام که با مردم مدارا داشته باشم و با آنان راه بیایم و بیش از آنچه تحمّل مردم است از آنها درخواست نکنم!»

###### اختلاف سعه و ظرفیّت انبیا در میزان مدارا با مردم

بنابراین ما می‌‌بینیم در این نقطه بین انبیا که دارای سعۀ ظرفیّت‌های گوناگون و مختلفی هستند، اختلاف وجود دارد. هر کدام از انبیا و مرسلین به مقدار سعۀ ظرفیّت و به مقدار تحمّل خودشان از نقطۀ نظر واجدیّت صفت رأفت، تا حدودی با مردم مرافقت

و مدارا داشتند؛ و بیش از آن مقدار، که از حدود تحمّل آنها خارج بود، دیگر حوصلۀ آنها به‌سر می‌‌آمد و از خداوند تقاضای نقمت و نفرین برای امّت می‌‌کردند.

###### استکمال و رشد سعۀ حضرت یونس در ارشاد امّت خود به‌واسطۀ ظهور نور توحید

دربارۀ حضرت یونس داریم:

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[[12]](#footnote-12)

حضرت یونس از پیامبران بزرگ بود که بر امّت خود مبعوث شده بود. او مدّتی را در میان مردم می‌گذراند و به إنذار و بشارت و به وعد و وعید عمل می‌کند، ولی وقتی که مردم از عادات و رفتار خود دست برنمی‌‌دارند و به دین او متدیّن نمی‌‌شوند، ایشان دیگر حوصله‌‌‌اش به‌سر می‌‌آید و به حالت قهر و غضب از قوم خود بیرون می‌‌آید و حرکت می‌کند:

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا﴾؛ «وقتی که به حالت قهر و غضب از میان قوم خود بیرون آمد!»

و دیگر نتوانست آنها را تحمّل کند و دیگر تحمّل أعباءِ رسالت برای او به پایان رسیده بود و نمی‌‌توانست در مقابل این آزار و اذیّت‌‌هایی که مردم می‌‌کردند صبر و استقامت نشان بدهد؛ لذا به‌حالت قهر و غضب از میان قوم خود بیرون می‌آید:

﴿فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ﴾؛ «خیال کرد که ما بر او قدرت نداریم!»

آیه، آیۀ عجیبی است! خب جناب یونس، شما که پیغمبر ما هستی، شما که از طرف ما آمده‌ای، شما که با آن نور توحید و آن جهت بصیرت به میان قوم خود مبعوث شده‌ای؛ قدری مدارای بیشتر، قدری إنذار بیشتر، قدری با مردم بهتر و قدری تحمّل بیشتر!

ذیل آیه می‌‌فرماید که:

﴿فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾؛

«(وقتی که حضرت یونس در شکم ماهی قرار گرفت،) خطاب به پروردگار

می‌کند: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ﴾ و ذکر مبارک توحید را به زبان می‌‌آورد.»

اینجا که می‌‌رسد دیگر حضرت یونس متوجّه می‌شود؛ یعنی خداوند متعال پرده‌‌ای از پرده‌‌ها را از روی او می‌‌گشاید و به‌واسطۀ تحمّل بعضی از مصائب و مشکلات و به‌واسطۀ تنبّهی که پروردگار به او می‌‌دهد، این حالت عرفانی و توحیدی برای او منکشف می‌شود که:

﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾؛

«پروردگارا، هیچ تعیّن و هیچ استقلالی وجود ندارد مگر تعیّن و استقلال ذات منحصر به فرد تو! پروردگارا، هیچ معبودی وجود ندارد مگر ذات مقدّس تو! پروردگارا، هیچ ذات مستقلّی که دارای حیثیّت و استقلال است و از خود شائبۀ وجودی احساس می‌کند، نیست مگر ذات مقدّس و منحصر به تو!»

خُب ما از اینجا می‌‌فهمیم که حضرت یونس برای چه و به چه سببی از میان قوم خود بیرون آمد. خُب جناب حضرت یونس، این مردم هم خلایق پروردگار هستند، این مردم هم بندگان ما هستند و همۀ این مردم عبد ما هستند؛ چرا باید ناراحت بشوی؟! چرا باید به حال غضب از میان این مردم بیرون بیایی؟!

آنجا دیگر حضرت یونس در شکم ماهی می‌‌گوید:

﴿سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾؛ «منزّه هستی ای پروردگار! من از ظالمین هستم و من به خودم ظلم کردم و آن‌طور که بایدوشاید، حقیقت توحید را در نیافته بودم!»

###### مقدار سعۀ حضرت موسی در جریان گوسالۀ سامری

حضرت موسی علیٰ نبیّنا و آله و علیه السّلام هم وقتی به کوه طور می‌‌رود و با پروردگار مناجات می‌کند و الواح را می‌‌آورد و بعد به‌سوی قوم خود می‌‌آید و می‌‌بیند که همه برگشته‌‌اند و مرتد و گوساله‌‌پرست شده‌اند، عصبانی می‌شود! آن‌قدر عصبانی می‌شود که می‌‌آید و برادر خودش را مورد اذیّت قرار می‌‌دهد، تا حدّی که برادرش می‌‌گوید:

﴿يَبۡنَؤُمَّ لَا تَأۡخُذۡ بِلِحۡيَتِي﴾؛[[13]](#footnote-13) «ای پسر مادر من! چرا من را اذیّت می‌کنی؟!

[محاسن من را نگیر!]»

﴿إِنَّ ٱلۡقَوۡمَ ٱسۡتَضۡعَفُونِي وَكَادُواْ يَقۡتُلُونَنِي﴾؛[[14]](#footnote-14) «(کار و اختیار از دست من برای این جهت بیرون بود که:) این قوم، من را ضعیف شمردند و می‌‌خواستند من را بکشند!»

خُب حضرت موسی حق دارد؛ وقتی که آمده و این‌همه برای این مردم زحمت کشیده و آنها را از دست فرعون نجات داده است، آن هم با آن مصائبی که بنی‌اسرائیل در زمان فرعون متحمّل می‌‌شدند و قِبطیان بر آنان روا می‌‌داشتند که فرزندان آنها را سر می‌‌بریدند و زنان آنان را به کنیزی بر‌‌می‌‌گزیدند؛ امّا یک‌هم‌چنین حضرت موسایی برای هدایت مردم آمده است و این مردم را از دست آنها نجات داده و آنها را به توحید رسانده و نور توحید را برای آنها منکشف کرده و آنها را از آن جاهلیّت و بربریّت بیرون آورده است؛ حالا که چند روزی از آنها غیبت کرده است، سامری پیدا می‌شود و آنها را گوساله‌‌پرست می‌کند! لذا حضرت موسی تمام زحمات و تمام آنچه را که در این مدّت برای آنها متحمّل شده است، بر باد رفته می‌‌بیند؛ تحمّل حضرت موسی در اینجا در این حدّ بود و ناراحت می‌شود! امّا نباید ناراحت بشود![[15]](#footnote-15)

###### اختصاص صفت رأفت و رحمت مطلقۀ پروردگار به پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم

ما راجع به تمام انبیا می‌‌بینیم که سعۀ ظرفیّت آنها نسبت به مراتب توحید و تجلّی رأفت و رحمانیّت و سایر صفات پروردگار، متفاوت است. لذا می‌‌بینیم هر کدام از آنها در مواقع مختلف، یک اظهار ضعف از خود نشان می‌‌دهند؛ غیر از پیغمبر ما، پیغمبر خاتم صلّی اللَه علیه و آله که خداوند متعال راجع به آن حضرت می‌‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾؛[[16]](#footnote-16) «ما تو را رحمت برای عالمین فرستادیم!»

یعنی ظهور و بروز رحمت مطلقۀ پروردگار ـ به نحو اطلاق، نه به نحو تقیید ـ در ذات مقدّس پیغمبر اکرم است! صحبت در این است! لذا می‌بینیم که نفس پیغمبر اکرم به اندازه‌‌ای در اطلاق و بساطت است و رحمت پروردگار در نفس مقدّس آن حضرت به نحوی است که ابداً و ابداً به‌هیچ‌وجه من‌الوجوهی شائبه‌‌ای از میل به غرایزی که در ما وجود دارد و میل به اوصافی که در این دنیا متمثّل می‌شود، در وجود آن حضرت پیدا نمی‌‌کنیم.

در روایت داریم که امیرالمؤمنین علیه السّلام از پیغمبر اکرم نقل می‌کند که:

آن حضرت فرمودند: «خداوند در قرآن خودش مرا با صفت رأفت و رحمت توصیف کرده است!»

(و این آیه را مورد استشهاد خود قرار ‌‌می‌دهند):

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾؛[[17]](#footnote-17) «به‌تحقیق که رسولی از جانب ما بر شما نازل شد که گمراهی شما و مصائبی که به‌واسطۀ جهالت و گمراهی متحمّل خواهید شد، بر پیغمبر ما گران است؛ بر شما و بر سعادت شما حرص دارد، و بر هدایت شما حریص است؛ و به مؤمنین رأفت و رحمت دارد، و رحیمیّت او شامل حال مؤمنین است!»[[18]](#footnote-18)

در هیچ‌یک از اوصافی که خداوند متعال برای انبیای سَلف بیان می‌کند، صفت رأفت و رحمت نیست؛ و این فقط راجع به پیغمبر اکرم است. یعنی آن رأفت و رحمتی که خداوند به خود نسبت می‌‌دهد، به پیغمبر اکرم هم نسبت می‌‌دهد! اوصافی که راجع به پیغمبر اکرم است واقعاً عجیب است! می‌بینیم اصلاً خصوصیّات تبلیغ

رسالت پیغمبر با بقیّۀ انبیا فرق می‌کند، و پیغمبر یک جهد و یک زحمت و تکلّف عجیبی برای هدایت مردم بر خود می‌‌خرید که ما در سایر انبیا و پیغمبران یک‌چنین مطلبی را نمی‌‌بینیم!

﴿بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾؛ «به مؤمنین رأفت و رحمت دارد، و رحیمیّت او شامل حال مؤمنین است.»

###### رسول خدا: «هیچ پیغمبری مانند من مورد اذیّت قرار نگرفت!»

امّا وقتی که به تاریخ نگاه می‌کنیم، می‌‌بینیم که این امّت با این پیغمبر چه کردند که خود آن حضرت می‌‌فرماید:

ما أُوذِیَ نَبیٌّ مِثلَ ما أُوذیتُ؛[[19]](#footnote-19) «هیچ پیغمبری مانند من مورد اذیّت قرار نگرفت!»

روزی پیغمبر اکرم در حجر اسماعیل نشسته بودند، مشرکین قریش اجتماع می‌کنند و رحِم گوسفندی را می‌‌آورند و می‌‌گویند: چه کسی این را بر سر پیغمبر قرار می‌‌دهد؟ ابولهب از میان آنها این رحم گوسفند را می‌‌گیرد و می‌‌آورد و روی سر پیغمبر می‌‌اندازد و سر و صورت پیغمبر را آلوده می‌کند! بنی‌هاشم جمع می‌شوند و حضرت ابو‌‌طالب می‌آید، وقتی که این وضع را می‌‌بینند، حضرت حمزه را صدا می‌‌زنند ـ حمزه هم که در میان آنها خیلی به شجاعت و اقتدار معروف بود ـ و حمزه شمشیر به دست می‌‌گیرد و آن رحم گوسفند را می‌‌آورد و می‌‌بیند که بزرگان قریش ـ همان افرادی که این عمل از آنان سر زده بود ـ نشسته‌‌اند و اجتماع کرده‌اند. حمزه می‌‌آید و درحالی‌که در دست دیگرش شمشیر است، آن رحم گوسفند را به سر و صورت‌ تمام آنها می‌‌مالد و می‌‌گوید: «هر کسی استنکاف کند، با شمشیر گردن او را می‌‌زنم!»[[20]](#footnote-20) این کاری بود که با پیغمبر می‌‌کردند!

روز دیگری پیغمبر در مسجدالحرام نشسته‌‌اند، ابوجهل که اسم او عمرو بن هِشام است، می‌‌آید و به پیغمبر جسارت می‌کند و فحش می‌‌دهد و نا ‌‌سزا می‌‌گوید.

مردم جمع می‌شوند و اجتماع می‌کنند، در این‌موقع حضرت حمزه که برای صید از مکّه بیرون رفته بود، با همان کمان و آلات صید وارد می‌شود و می‌بیند که مردم در مسجدالحرام اجتماع کرده‌‌اند، می‌پرسد: «چه خبر است؟!» می‌گویند: «ابوجهل آمده و به پیغمبر دشنام داده است!» عصبانی و ناراحت می‌شود.

پیغمبر اکرم رو به ابوطالب می‌کنند و می‌‌گویند: «حسب و نسب من را ببین که چگونه به من نا سزا می‌‌گویند!»

حضرت حمزه می‌‌آید و با آن کمان بر سر ابو‌جهل می‌‌زند و او را بلند می‌کند و به زمین می‌‌زند؛ مردم می‌‌آیند و آنها را جدا می‌کنند. بعد آنها رو به حمزه می‌کنند و می‌‌گویند: «آیا به دین برادر ‌‌زاده‌‌ات وارد شده‌ای؟! و از دین آباء خود دست برداشته‌ای؟! از بت‌‌پرستی دست برداشته‌ای؟!» حضرت حمزه که از این مردم ناراحت و عصبانی بوده است، می‌‌گوید: «بله!» امّا وقتی که به منزل می‌‌آید، پشیمان می‌شود ـ لابدّ حضرت حمزه قبلاً عاداتی داشته و به موقعیّت دیگری بوده است ـ و ناراحت می‌شود و می‌‌آید پیش پیغمبر و به پیغمبر می‌‌گوید: «خب برادر زاده! راستی این حرف‌‌هایی که می‌‌زنی راست است؟ حالا درست است که ما دیروز ناراحت و عصبانی شدیم و از تو حمایت کردیم؛ ولی خلاصه این حرف‌‌هایت راست است؟ به ما بگو!» بعد، حضرت یک سوره از قرآن برای او می‌‌خوانند؛ هنگامی که از زبان پیغمبر اکرم استماعِ قرآن می‌کند، همان‌جا مسلمان می‌شود![[21]](#footnote-21)

الآن مجال گفتگو و صحبت در اذیّت‌‌هایی که بر پیغمبر اکرم وارد کردند، نیست. اینها اذیّت‌‌های ظاهری است؛ آن اذیّت‌‌هایی که منافقین کردند برای اینکه کارها و رفتار و افعال آن حضرت را خنثیٰ بکنند، داستان دیگری دارد!

###### جامعیّت پیغمبر در مظهریّت نور توحید و رأفت و رحیمیّت

آن‌وقت شما ببینید این پیغمبر با این خصوصیّات که خداوند او را مظهر رأفت و رحمت خودش قرار داده است، وقتی می‌‌بیند که این امّت هدایت پیدا نمی‌‌کنند، چه

حالی به ایشان دست می‌‌دهد؟ خُب یک‌وقت ملائکه هستند که در وجود آنها از غرائز و از خصوصیّات بشری قرار نگرفته است: ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾،[[22]](#footnote-22) آنها یک راه و یک منهاجی دارند و به همان منهاج خود حرکت می‌کنند! ولی صحبت در این است که پیغمبر که واجد جامعیّت بین دو طرف قضیّه است که هم انکشاف نور توحید به نحو مطلق و هم وجود رأفت و رحیمیّت در ذات مبارک اوست، چه حالی پیدا می‌کند؟!

###### پیغمبر اکرم: «من مبعوث نشدم که عذاب بیاورم؛ من مبعوث شدم تا رحمتی بر این مردم باشم!»

نقل می‌کنند که:

پیغمبر وقتی که مبعوث به رسالت شدند، آمدند بر بالای کوه صفا قرار گرفتند و سه بار بلند فرمودند: «ای مردم! من رسول خدا برای هدایت شما هستم!»

مردم جمع شدند و اجتماع کردند و آن حضرت را دنبال کردند و سنگ به آن حضرت زدند!

حضرت دوباره به کوه مروه آمدند و سه بار فرمودند: «ای مردم! من رسول خدا هستم!»

در این‌موقع ابولهب می‌‌آید و سنگی به پیشانی آن حضرت می‌‌زند که خون از پیشانی ایشان جاری می‌شود و بقیۀ افراد هم با سنگ آن حضرت را تعقیب می‌کنند، آن حضرت از دست این مردم به کوه‌‌های مکّه فرار می‌کند و در جایی در بالای کوه‌‌ها، جدای از مردم و دور از دست مردم قرار می‌‌گیرد، به‌نحوی‌که دیگر خبری از آن حضرت نمی‌‌آید.

امیرالمؤمنین علیه السّلام (که سنّ آن حضرت در وقت إنذار حدود سیزده یا چهارده سال بود) به منزل خدیجه می‌‌آیند و به خدیجه می‌‌گویند: «مردم پیغمبر را سنگ زده‌اند و پیغمبر فرار کرده است و من از او خبری ندارم؛ می‌‌گویند: ”پیغمبر از دنیا رفته است، فوت کرده است!“ مقداری آب و

مقداری نان و خرما بدهید، برداریم و برویم تا پیغمبر را پیدا کنیم!»

امیرالمؤمنین به اتّفاق خدیجه هر کدام از یک طرف حرکت می‌کنند، حضرت خدیجه در صحرا حرکت می‌کند و امیرالمؤمنین در کوه‌‌ها به دنبال پیغمبر می‌رود که پیغمبر از دست مردم به کجا رفته است، و صدا می‌‌زند: «یا محمّدا! یا رسول‌اللَه! نَفسی لک الفِداءُ فی أیِّ وادٍ أنت مُلقیٰ؛ ای رسول خدا! فدایت شوم، در کجا افتاده‌ای؟»

امیرالمؤمنین دنبال پیغمبر حرکت می‌کند. حالا پیغمبر با صورت خون‌آلود، دور از دست مردم در کوه‌‌های مکّه نشسته است تا به او سنگ نزنند و او را تعقیب نکنند!

در این موقع جبرئیل می‌‌آید، و پیغمبر خطاب به جبرئیل می‌کند و می‌‌گوید: «نگاه نمی‌‌کنی که این امّت با من چه می‌کنند؟! نمی‌‌بینی که این امّت با من چه رفتاری دارند؟!»

جبرئیل پارچه‌‌ای از پارچه‌‌های بهشت را می‌‌گستراند به‌طوری‌که تمام کوه‌‌های مکّه را در بر می‌‌گیرد، و به آن حضرت می‌‌گوید: «دستت را به من بده!» حضرت دست خود را به جبرئیل می‌‌دهند و در میان آن بساط می‌‌نشینند. بعد جبرئیل خطاب به پیغمبر می‌کند: «اگر می‌‌خواهی قدرت خدا را ببینی، به این درخت بگو که بیاید!» حضرت به درخت می‌‌گویند: «بیا!» و درخت در مقابل حضرت می‌‌آید. بعد جبرئیل می‌‌گوید: «امر کن که به جای خود برگردد!» حضرت به درخت امر می‌کنند: «به جای خود برگرد!» و درخت به جای خود بر‌‌می‌‌گردد. بعد جبرئیل به حضرت عرض می‌کند: «قدرت پروردگار را دیدی؟!» یعنی خدا بر همه کار قادر است؛ منتها اینجا جای صبر است و اینجا جای تحمّل است!

ملَکی که موکَّل بر سماء عالَم است، پیش پیغمبر می‌‌آید و می‌‌گوید: «یا رسول‌اللَه! خداوند مرا مأمور به اطاعت از تو کرد؛ امر کن که ستارگان را بر اینها فرو بریزم و اینها را به آتش بسوزانم!» حضرت می‌‌فرمایند: «نه!»

ملک موکّل بر زمین می‌‌آید و خطاب می‌کند: «پروردگار امر کرده است که

من به اطاعت تو باشم؛ امر کن که زمین دهان باز کند و این قوم را به درون خود جای بدهد!» باز حضرت چیزی نمی‌‌گویند!

ملک جِبال (کوه‌‌ها) می‌‌آید و عرض می‌کند که: «خداوند متعال من را به اطاعت تو مأمور کرده است؛ چه امر می‌کنی؟ امر کن که کوه‌‌ها را بر سر این مردم خراب کنم!» حضرت حرفی نمی‌‌زند!

ملک موکّل بر بِحار (دریاها) می‌‌آید و می‌‌گوید: «خداوند مرا موکّل بر دریا‌‌ها کرده است؛ امر کن که دریاها را در میان آنها جاری کنم و اینها را غرقۀ خود بسازم!» حضرت چیزی نمی‌‌گویند!

بعد حضرت می‌‌فرمایند: «آیا شما مأمور به اطاعت از من هستید؟»

می‌‌گویند: «بله!»

حضرت می‌‌فرماید: «إنّی لم أُبعَث عَذابًا، إنّما بُعِثتُ رَحمَةً لِلعالَمینَ؛ من مبعوث نشدم که بر سر این مردم عذاب بیاورم، [من مبعوث شدم تا رحمتی بر این مردم باشم!]»

سعه و ظرفیّت را ببینید! کسی که تمام مَقالید سماوات و ارض[[23]](#footnote-23) به دست اوست و کسی که قدرت و احاطه و سیطرۀ بر جمیع ممکنات دارد، دارای سعه‌‌ای می‌شود که می‌‌گوید:

«دَعونی و قومی، فَإنَّهُم لا یَعلَمون؛ [بگذارید] این مردم کارهای خود را انجام بدهند و من را با این مردم وا‌‌ بگذارید؛ این مردم جاهل هستند!»

در این هنگام حضرت خدیجه که در میان صحراها به دنبال پیغمبر می‌‌گردد و صدا می‌‌زند: «من أحَسَّ لِیَ النبیَّ المصطفیٰ؟ من أحسّ لِیَ الرّبیعَ المُرتَضیٰ؟ من أحسّ لِیَ المطرودَ فی اللَه؟ من أحسّ لِیَ أباالقاسم؟ کیست که از پیغمبر به من خبر بدهد؟ کیست از آن کسی که در راه خدا مطرود شده است، خبری برای من بیاورد؟»

جبرئیل خطاب به پیغمبر اکرم می‌کند و عرض می‌کند: «خدیجه را بخوان! نمی‌‌بینی که دارد تو را صدا می‌‌زند؟!»

حضرت صدا می‌‌زنند و خدیجه می‌‌آید و می‌‌بیند که خون از پیشانی آن حضرت جاری است و آن حضرت خون‌‌ها را می‌‌گیرند و به خود می‌‌مالند!

عرض می‌کند: «یا رسول‌اللَه! چرا نمی‌‌گذاری به زمین برسد؟»

حضرت می‌‌فرمایند: «می‌‌ترسم عذاب خدا بیاید!»

بعد، حضرت خدیجه با پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین به سمت منزل می‌‌آید و آن حضرت را در زیر سایۀ سنگی قرار می‌‌دهد که وقتی مشرکین سنگ می‌‌زنند، به آن حضرت نخورد؛ و خود خدیجه در مقابل آن حضرت قرار می‌‌گیرد، و سنگ‌‌هایی را که مشرکین می‌‌زدند به حضرت خدیجه می‌‌خورد و نمی‌‌گذاشت که به پیغمبر برسد.[[24]](#footnote-24)

###### توصیه‌های متعدّد پیغمبر به تمسّک به قرآن و اهل‌بیت علیهم السّلام

روز وفات پیغمبر اکرم است! به‌واسطۀ رأفت و رحمتی که این پیغمبر بر امّتش دارد، در اواخر عمر و در موارد عدیده، دائماً آنها را توصیه به تمسّک به قرآن و اهل‌بیت می‌‌کرد.

در تاریخ داریم که: روزی پیغمبر اکرم در ایّام بیماری‌‌ و کسالتی که از این دنیا رحلت فرمودند، به مسجد آمدند و فرمودند:

ای مردم! من به زودی از میان شما می‌‌روم! بر شما باد به پیروی از قرآن و عترت من و اهل‌بیت من! و اگر فتنه‌‌ها و بلاهای تاریکی همچون پاره‌‌های شب بر شما نازل شد و فرود آمد، دست از قرآن و اهل‌بیت من برندارید! فإنّهُما لَن یَفتَرِقا حتّیٰ یَرِدا علَیَّ الحَوضَ؛[[25]](#footnote-25) «بدانید که قرآن و عترت جدا نمی‌‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد می‌شوند!»

روزی پیغمبر با امیرالمؤمنین علیه السّلام برای زیارت اهل قبور به قبرستان بقیع می‌‌روند و به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌‌فرمایند:

به قبرستان آمده‌‌ام که برای آخرین بار برای این گذشتگان از امّت خودم طلب مغفرت بکنم! جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من نازل می‌‌کرد،

ولی در امسال دو بار قرآن را بر من نازل کرده است، و این نشانۀ این است که موت من نزدیک است و عن‌قریب از این دنیا رخت برمی‌‌بندم!

آنگاه خطاب به اهل قبور فرمودند:

السّلامُ علیکم یا أهلَ القُبور! گوارا باد بر شما، حالتی که در آن بسر می‌‌برید و از این دنیا غافل هستید! گوارا باد بر شما، اینکه شما از مصائب و مشکلاتی که همچون پاره‌‌های شب تاریک بعد از من بر این امّت من فرود می‌‌آید در امان هستید![[26]](#footnote-26)

###### داستان طلب حلالیّت پیغمبر اکرم از مردم

نقل می‌کنند:

روزهای آخر حیات پیغمبر اکرم بود، روزی آن حضرت عِمامه به سر مبارک می‌بندند و به اتّفاق امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد مسجد می‌شوند و مردم را نصیحت می‌کنند و صحبت می‌کنند و می‌‌فرمایند: «مردم! هیچ‌کس نمی‌‌تواند بدون عمل، به خدا تقرّب پیدا کند! مردم! من به زودی از میان شما می‌‌روم؛ اگر کسی قرضی بر من دارد، قرض خود را مطالبه کند! اگر من حقّی را از کسی تضییع کردم، بیاید و حقّ خودش را مطالبه کند!»

سوادة بن قیس که پیرمردی بود، از جا برمی‌‌خیزد و می‌‌گوید: «یا رسول‌اللَه! در آن هنگامی که از سفر طائف مراجعت می‌‌کردی و بر ناقۀ غضباءِ خود سوار بودی، عصای مبارک شما به شکم من اصابت کرد؛ و من الآن می‌‌خواهم از شما قصاص کنم!»

پیغمبر اکرم می‌‌فرمایند: «معاذاللَه از اینکه من عمداً و تعمّداً این عمل را انجام داده باشم! بلال به منزل برو و آن عصای من را بیاور!»

بلال می‌‌آید و در کوچه‌‌های مدینه صدا می‌‌زند: «اینک پیغمبر خدا خود را برای قصاص آماده کرده است؛ هر کسی نسبت به پیغمبر حقّی دارد، بیاید!» و وارد خانۀ حضرت زهرا سلام اللَه علیها می‌شود؛ وقتی که این خبر را به آن حضرت می‌‌دهد، صدای گریۀ حضرت بلند می‌شود. آن عصا را می‌‌گیرد و به مسجد می‌‌آورد.

آن پیرمرد خطاب به حضرت می‌‌گوید: «یا رسول‌اللَه! هنگامی که آن عصا را به من زدید، شکم من برهنه بود؛ باید شکم خود را برهنه کنید!»

آنگاه می‌‌آید و لبان خود را بر بدن آن حضرت قرار می‌‌دهد!

حضرت می‌‌فرمایند: «ای سواده! چرا قصاص نمی‌‌کنی؟»

عرض می‌کند: «یا رسول‌اللَه، من گذشتم!»[[27]](#footnote-27)

###### گفتگوی پیغمبر اکرم و حضرت زهرا سلام اللَه علیهما در ساعات آخر حیات ایشان

حضرت در بستر بیماری افتاده است؛ ساعات آخر عمر آن حضرت است! فاطمۀ زهرا سلام اللَه علیها در کنار آن حضرت گریه می‌کند؛ حضرت می‌بینند که حضرت زهرا خیلی گریه می‌کند و دائماً به این اشعار أبی‌طالب مترنّم است:

«ای کسی که مردم به‌واسطۀ وجهۀ تو از آسمان و از ابر طلب باران می‌کردند! تو پناهگاه یتیمان و عصمت و محافظ پیر زنان به‌حساب می‌رفتی!»

حضرت می‌فرمایند:

ای دخترم! این آیه را بخوان: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ﴾؛[[28]](#footnote-28) «پیغمبر ما نیست مگر رسولی از فرستادگان ما که قبل از او هم فرستادگانی آمدند! آیا اگر بمیرد و یا کشته بشود، باید به اعقاب خود بر گردید؟!»[[29]](#footnote-29)

حضرت در این موقع فاطمۀ زهرا را به سمت خود می‌طلبد، و در تواریخ است که مطلبی را مختفیاً در گوش آن حضرت می‌فرماید؛ می‌بینند که حضرت زهرا شکفته و خندان شد! وقتی که از حضرت زهرا سؤال می‌کنند؛ می‌فرماید:

پدرم در آن حال به من فرمود: «اوّل‌کسی که از امّت من به من ملحق خواهد

شد، تو خواهی بود!»[[30]](#footnote-30)

و واقعاً این امّت در حقّ ذَراری و اهل‌بیت آن حضرت، کمال رعایت را نمودند! هنوز امیرالمؤمنین علیه السّلام از دفن پیغمبر فارغ نشده بود که آمدند و در خانۀ دخترش را آتش زدند، و فرزند او را سقط کردند، و به گردن امیرالمؤمنین علیه السّلام طناب انداخته و به مسجد بردند![[31]](#footnote-31)

###### نوحۀ شهادت پیامبر رحمت و رأفت صلّی اللَه علیه و آله

و سَیَعلَمُ الّذین ظَلَموا آلَ محمَّدٍ أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.

بِسمِکَ اللَهمَّ و نَدعوکَ و نُقسِمُکَ و نَرجوک، بحقّ محمّد و أهلِ بَیتِه الأطهار، یا اللَه یا اللَه یا اللَه...

1. . سوره توبه (9) آیه 128. امام شناسی، ج 7، ص 47:

«به‌تحقیق که پیغمبرى از خود شما به‌سوى شما آمده است که مشکلات و سختى‏هاى وارده بر شما، تحمّلش براى او گران است؛ و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است؛ و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است!» [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره یس (36) آیه 83. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره انبیاء (21) آیه 26. [↑](#footnote-ref-3)
4. 2. سوره انبیاء (21) آیه 27. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره حاقّه (69) آیات 44 ـ 47. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره غاشیه (88) آیه 21 و 22. [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره ابراهیم )14) آیه 10. [↑](#footnote-ref-7)
8. . الکافی، ج 2، ص 116، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره بقره (2) آیه 286. [↑](#footnote-ref-9)
10. . تفسیر القمّی، ج 2، ص 12. [↑](#footnote-ref-10)
11. . الکافی، ج 2، ص 117، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره انبیاء (21) آیه 87. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره طه (20) آیه 94. [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره اعراف (7) آیه 150. [↑](#footnote-ref-14)
15. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون تحلیل عرفانی قصّۀ اعتراض حضرت موسی به برادرش هارون علیٰ نبیّنا و آله و علیهما السّلام، رجوع شود به الفتوحات المکّیّة، ابن‌عربی، ج 2، ص 277؛ فصوص الحِکَم، ابن‌عربی، ص 191؛ شرح فصوص الحِکَم، قیصری، ص 1095، ذیل «فَصُّ حکمةٍ إمامیّة فی کلمةٍ هارونیّة». [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره انبیاء (21) آیه 107. [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره توبه (9) آیه 128. [↑](#footnote-ref-17)
18. . الإحتجاج، ج 1، ص 50؛ إرشاد القلوب، ج 2، ص 407. [↑](#footnote-ref-18)
19. . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 247. [↑](#footnote-ref-19)
20. . إعلام الوریٰ، ج 1، ص 120. [↑](#footnote-ref-20)
21. . همان، ص 122. [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره انبیاء (21) آیه 27. معاد شناسی، ج 3، ص 139:

«فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامی خدا هستند که در گفتار از خدا سبقت نمی‌گیرند و فقط به امر او عمل می‌کنند.» [↑](#footnote-ref-22)
23. . یعنی: کلیدهای آسمان و زمین. (محقّق) [↑](#footnote-ref-23)
24. . بحار الأنوار، ج 18، ص 241 ـ 243. [↑](#footnote-ref-24)
25. . إرشاد القلوب، ج 2، ص 340. [↑](#footnote-ref-25)
26. . همان، ج 1، ص 181. [↑](#footnote-ref-26)
27. . الأمالی، صدوق، ص 634 و 635. [↑](#footnote-ref-27)
28. . سوره آل‌عمران (3) آیه 144. [↑](#footnote-ref-28)
29. . أنساب الأشراف، ج 1، ص 553. [↑](#footnote-ref-29)
30. . الإرشاد، ج 1، ص 186؛ إعلام الوریٰ، ج 1، ص 267؛ مسند أحمد، ج 6، ص 77 و 240؛ سنن التِّرمذی، ج 5، ص 361. [↑](#footnote-ref-30)
31. . کتاب سُلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 586؛ السّقیفة و فدک، ص 71؛ الهدایة الکبریٰ، ص 79 و 407؛ الإمامة و السّیاسة، ج 1، ص 30. [↑](#footnote-ref-31)